

نشست سی و نهم - سوره مبارکه حجر

در عظمت ماه ذی الحجه

در نماز ده شب اول ذی الحجه، آیه ای خوانده می شود که حضرت موسی به کوه طور می روند و حضرت هارون را به جای خودشان مستخلف می کنند، این نشان دهنده ی عظمت این ماه است. خود منسک حج از یک طرف، عید قربان و عید غدیر از طرف دیگر. اینها خیلی مهم هستند. عید اکبر شیعه در این ماه است. عید به این نیست که صرفا تعطیل باشد و خوشحال باشیم! بالاخص عید قربان و عید غدیر که هشت روز اختلاف دارند و بالاخره یکیشان تعطیلی خوبی می دهد! اما خب نباید گول این چیزها را خورد!

ماه های مهمی هستند. بالاخص ماه ذی الحجه، اعظم ماه ها بوده برای سیر و سلوک برای علما. یعنی چله اگر می خواستند بگیرند، حتما یا به ذی الحجه ختم می شد، یا از ذی الحجه شروع می شده است. کلا از ابتدای ماه ذی الحجه تا روز عاشورا چهل روز فاصله است. خیلی چله ی مهمی است و علما خیلی از این چهل روز استفاده می کردند. این بحث یک ماه و خرده ای زودتر مطرح می شود که حواسمان باشد. ناگهان و بی مقدمه نمی شود وارد ماهی شد و از آن استفاده کرد. باید انتظارش را کشید، بهش فکر کرد، حواس جمع باشد که وقتی شروع شد، آماده شده باشد.

هروقت به حرم امام رضا(ع) می رویم، زیارت نامه را که باز می کنیم، می بینیم نوشته است وقتی که درخانه می خواهی غسل کنی این ذکر را بگو، وقتی که از خانه می خواهی راه بیفتی این ذکر را. اما ما می گوییم اشکال ندارد. امام رضا! از اینجا همه اش را برایت می خوانیم! ببینید؛ از خانه که راه می افتد دعاها شروع می شود برای زیارت. ماه ها هم همینطوری هستند. یکباره از شب اول آدم وارد ماه نمی شود. برای همین توصیه می شود همین ایام برویم و اعمال ماه ذی الحجه را از روی مفاتیح بخوانیم، یا ماه ذی الحجه را در کتاب «المراقبات» میرزا جواد آقا ملکی تبریزی مطالعه کنیم، حجمی ندارد اما خیلی در آن کتاب مطلب دارد. یک ماه زودتر بخوانیم و حواسمان باشد چه اتفاقی دارد می افتد.

خدا یک ماه ذی الحجه ی فوق العاده نصیب همه مان بکند به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

در محضر سوره مبارکه حجر

در محضر سوره ی مبارکه ی حجر هستیم. برای شروع سوره ی مبارکه ی حجر، مروری می کنیم و تجدید خاطره می کنیم با سوره های الف لام را.

در محضر سوره ی مبارکه یونس بودیم و با آیات الهی آشنا شدیم و زندگی به سبک آیات و آیه بینی را سعی کردیم، تجربه کنیم.

در محضر سوره ی مبارکه ی هود بودیم، زندگی به سبک انبیاء الهی و جاری کردن معارف انبیا را با این سوره تجربه کردیم.

بعد در محضر سوره مبارکه رعد بودیم، (نه به لحاظ زمانی، به ترتیب سوره های قرآن). که زندگی به سبک اولوالالباب برایمان مهم شد، زندگی که هر لحظه اش متصل به حق است و حق در آن لحظه جاری می شود. بعد در محضر سوره مبارکه یوسف بودیم که یک زندگی توحیدی را می دیدیم که چگونه یک نفر از ابتدای زندگی تا انتهای زندگی اش در صحنه های مختلف زندگی، در حسیض سختی ها و فشارها و مشکلات تا اوج قدرت و مکتب موقعیت ها، توحید را جاری می کند و چگونه انبیاء الهی، ما را از شرک خارج کردند و ما به توحید دعوت شدیم.

و بعد هم سوره مبارکه ابراهیم که در محضر این سوره، شجره ی طیبه را یاد گرفتیم. که چگونه کلمه ی طیبه که همان توحید است، مانند شجره ی طیبه ای می شود، ریشه می دواند در زمین، میوه می دهد و ابعاد زندگی یک انسان و جامعه اش را می گیرد و چگونه می شود به شجره طیبه انبیاء الهی وصل شد و چگونه می شود انسان به سبک یک شجره طیبه زندگی کند، اصل ثابتی داشته باشد و فروعاتی که تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا. هر لحظه ای بشود از آن میوه برداشت کرد.

در محضر این پنج سوره ی مبارکه بودیم که برسیم به این لحظه که در محضر سوره مبارکه حجر هستیم. حالا که ذهنیتی از سوره ها پیدا کردیم، بحث را اینطوری شروع می کنم، آیه ی اول این پنج سوره را می خوانم، دقت کنید تا بعد آیه اول سوره مبارکه حجر را بخوانم و وارد سوره مبارکه حجر شویم.

سوره مبارکه یونس این گونه شروع می شود بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الرَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ. اینها آیات کتاب حکیم است.

سوره مبارکه هود این گونه شروع می شد بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الرَّ كِتَابٌ اُحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ. آنجا کتابی که آیات کتاب حکیم است. اینجا کتابی که احکمت شده سپس تفصیل پیدا کرده است.

در سوره مبارکه یوسف، سوره این گونه شروع می شود بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الرَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ. اولی حکیم بود، این مبین است. حکیم به معنای اینکه برای لحظه های متفاوت زندگی من و شما حکم دارد،

دستورالعمل دارد، راه نشان می دهد. مبین یعنی روشن کننده است. فرد را از ابهام و دویینی خارج می کند. نگاه واحد و شفاف و درست مبتنی بر توحید را به انسان می دهد.

سوره ی بعدی سوره ی مبارکه رعد است و این طوری شروع می شود بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْمَر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ . خیلی متمایز از سوره های دیگر الر است. در حروف مقطعه اش هم متفاوت است. همه الر هستند، این المر است. و با موضوع کتاب و آنکه کتاب به او نازل می شود و آنچه به او نازل می شود شروع می شود. پیامبر مستقیما وارد آیه می شود و بحثش در یاری پیامبر هم خیلی شاخص بود.

سوره ی بعدی که سوره ی مبارکه ابراهیم است این گونه شروع می شود. بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ. ماجرای کتابی که نازل می شود و مسیری را درست می کند برای خارج کردن همه از سمت ظلمات به سمت نور.

و اما سوره ی مبارکه حجر بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ. این سوره به طور مشخص به قرآن اشاره می کند. یعنی اگر پنج سوره ی قبلی کتاب را به عام معنای کتاب می گویند، این سوره علاوه بر اینکه کتاب را می گوید به خصوص قرآن می خواهد اشاره کند. البته سوره هایی در قرآن که در مورد خود قرآن صحبت می کنند زیاد هستند ولی می شود شاخص ترین آنها را سوره ی حجر دانست. جلوتر که می رویم سبعا من المثانی و القرآن و آیات دیگر. سوره ی مبارکه حجر خیلی درباره خود قرآن صحبت کرده. خود همین مصحفی که در اختیار من و شماست. لذا تفاوتش هم با پنج سوره ی دیگر الر، در تاکید روی قرآن است.

ضمنا سوره ی جمع بندی هم هست. مطالبی که در خصوص پنج سوره ی دیگر گفتیم را جمع بندی می کند منتها همه را حول قرآن. انگار جمع بندی همه ی حقایق کتاب ها را در قرآن می گذارد. حالا یک دور سوره را می خوانیم و دسته بندی می کنم قصد هم ندارم سوره را یک جلسه ای تمام کنم چون انقدر این سوره آیات شاخصی دارد بسیاری از آیاتی که نوعا به گوشتان خورده به عنوان آیات شاخص قرآن، همه اش در این سوره جمع است. خیلی سوره ی شاخصی است. فرازهایی دارد که هرکدام به شدت بلند هستند. بلند یعنی یک مجلسی برای خودشان می خواهند. من در این جلسه فقط می خواهم از این دسته ها رونمایی کنم. که جلسه یا جلسه های بعدی فرصت کنیم این قسمت ها را باز کنیم. لذا یک دور خیلی سریع سوره را می خوانیم هم اندکی توضیح می دهم هم بر آیات شاخص یک توقف چندلحظه ای می کنیم.

سعی کنید قرآنی دم دستتان باشد برای اینکه آیات را ببینید. تاملی هم داشته باشید. دارد سوره ی قرآن خوانده می شود. در محضر یک سوره هستید، تشریف آوردند می خواهند حرف بزنند بر ایمان. لذا دیگر این گوینده و آن شنونده را ببینید. یعنی نه من را ببینید و نه خودتان را. دغدغه هایتان را هم برای مدتی بگذارید کنار و یک دوساعتی حواستان به این سوره ی مبارکه قرآن باشد که می خواهد قرائت بشود. که خود سوره حداکثر اثرگذاری را روی ما داشته باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الرَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ. اینها آیات کتاب و قرآن روشنگر است.

رُبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ. کفار قیامت که می شود، خیلی دوست دارند ای کاش مسلمان بودند. آن موقع متوجه می شوند چقدر مسلمان بودن را دوست می داشتند. وُد داشتند نسبت به اسلام. از اینجا معلوم می شود.

قرآن یک حقیقت دوست داشتنی فطری نزد همه ی انسان ها است. حقایقی که اسلام از آنها صحبت می کند یک حقایق فطری است که انسانها گول خورده اند که دارند دنبال چیز دیگری می گردند. بعدا می فهمند چقدر اسلام را دوست می داشته‌اند. حضرت علامه می فرمایند این آرزو کردن کفار برای زمانی است که با حقیقت اسلام آشنا می شوند نه لزوما الآن. از فضای این که کافران چنین حالی دارند استفاده می کنند برای قیامت.

ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ. ولی خب در دنیا متاسفانه متوجه این ماجرا نیستند پس حرف گوش نمی دهند جز اینکه بخورند و کیف کنند و در آرزوهای خودشان سرمست باشند کار دیگری نمی کنند. زندگیشان خلاصه می شود در این سه تا. کسی که با حق زندگی نمی کند زندگی اش خلاصه می شود در خوردن و حالا شاید بد باشد اما تمتع مثل چریدن می ماند، یک چیزی در این مایه ها. و سوم هم آرزوهای خوش.

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ. هر شهری و روستایی و دهی برای خودش کتاب دارد. یعنی ساختار قوانین خودش را دارد. نه قوانینی که خود مردم می گذارند. همه چیز نظام خدا قانون دار است. حتی گروهها و امتهای هم قانون دارند. ملت ایران هم برای خودش قوانینی دارد. اگر فلان کارها را کرد این طوری می شود اگر هم نکرد اینطوری نمی شود. یعنی خدا برای یک ملتی مثل ایران هم یک مجموعه قانونی را در نظام هستی در نظر گرفته. اگر پای آرمانش ایستاد هر روز اینطوری تر می شود، اگر نایستاد توگوشی می خورد. کتابی است که هر قریه ای مربوط به خودش دارد.

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّهٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ. هر امتی هم اجل دارد. خیالتان راحت. هر امتی هم مانند هر انسانی یک پایانی دارد. و این پایان نه جلو می افتد و نه عقب می افتد. بعضی امت ها عمرشان صد ساله است بعضی دویست ساله، اما هر کدام پایانی دارند. و بعد از آن امت دیگری می آید.

وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ. این ها وقتی مواجه می شدند با پیامبر گرامی اسلام که بهشون ذکر نازل می شد، می گفتند تو مجنونی. مجنون یعنی عقل درست و حسابی ندارد، کارهایش حساب و کتاب ندارد، مثل ما عاقلانه زندگی نمی کنند. طبیعتا ذکر چون قوانین خودش را دارد با قوانین زندگی عادی متفاوت است و تعارض دارد.

مثلا ذکر می گوید در اوج سختی، جمع نکن برای این که مراقب آینده خود و خانواده ات باشی. اتفاقا سوره ی بلد را همین جا با هم خواندیم. در اوج سختی فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ. وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ. فَكُ رَقَبَةً. أَوْ إطْعَامٌ فِي يَوْمِ ذِي مَسْجَبَةٍ. در اوج سختی تا می توانی از بار دیگران بردار. خب دیوانه است دیگر! خودم و خانواده ام چیزی برای خوردن نداریم، دست بقیه را بگیرم؟! ذکر، نظام خدا اینگونه است. لذا کسی که به سبک قوانین خدا زندگی می کند از نظر انسان دنیایی دیوانه خطاب می شود.

لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَكَةِ إِنْ كُنْتُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ. اگر پیامبر واقعا راست می گوید ملائکه را بیاورد پایین. این هم توهم دوم! آدمها فکر می کنند الهی زندگی کردن یعنی اتفاقات عجیب و غریب. یعنی اگر من خدایی باشم نباید دیگر مریض شوم. اگر نماز شب می خوانم وقتی راه می روم از آسمان و زمین باید برای من رزق ببارد. خیر! انسان عبد است.

خدا را عبادت نمی کند که برای عبادتش امتیازات ویژه به دست آورد. ما خدا را عبادت نمی کنیم که خدا در شرایط سختی به ما حال بدهد! این خلاف عبودیت است. و این موضوع سوره ی حجر است. شما خدا را عبادت نمی کنی برای منفعت. خدا را عبادت می کنی برای اینکه بگویی می سزد خاکساری من در مقابل تو. تمام شد. لذا هرکاری بگویی می کنم و انتظار هم ندارم که چون حرف تو را گوش می کنم تو هم حرف مرا گوش کنی. برده که این حرفها را ندارد! برده فقط حرف گوش می کند. این سوره، سوره ی عبودیت خالصانه است. آن هایی که در مقابل پیامبر هستند، می گویند چرا اگر پیامبر راست می گوید ملائکه را نمی آورد پایین؟

مَا نُنزِّلُ الْمَلَكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُنْظَرِينَ. پیامبر می تواند ملائکه را بیاورد. کاری ندارد کارهای خارق العاده کردن. اما اگر کار خارق العاده انجام بدهد و گوش نکنند، آنأ هلاکشان می کند. مثل قوم ثمود که گفتند

از دل کوه یک شتر سرخ دریاور. خدا را عبادت کردن، شتر سرخ نمی خواهدها! اما اگر شتر را آوردم و گوش نکردی، یک لحظه هم بهت امان نمی دهم ها. و این حرف را خدا به خاطر این میزند که بگوید این حرف ها بهانه است. چون به خاطر کار خاص آنها نیست که ایمان نیاورده اند. چون نمی خواهند دنیایشان را از دست بدهند ایمان نیاوردند. مگر انبیا به چه دعوت می کردند؟ بت پرستی نکنید، پاکدامنی داشته باشید. این خیلی حرف سختی است که باید برایش شتر در بیاورد تا حرفش را گوش کنند؟ خیر! این ها بهانه است. خدا چندجا هم در عالم این بهانه ها را اجابت کرده تا اثبات کند که این طور نیست که اگر من معجزه می کردم ایمان می آوردند. از این خبرها نیست! خو گرفته اند به این مدل زندگی و نمی خواهند ترکش کنند.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ. این یکی از آن آیاتی است که جای توقف دارد. ما خودمان ذکر را نازل می کنیم و آن را حفظ می کنیم. از این آیه استفاده می کنند برای اثبات عدم تحریف قرآن. مهم تر از عدم تحریف ظاهری، این است که آن ها می خواهند ذکر مطابق خواسته ی خودشان بشود. اگر این آیه را با سیاق آیات قبل بخوانیم این طوری می شود: چون ذکر خلاف زندگی شان است و نمی توانند جلویش بایستند و حرفش برو دارد، سعی می کنند استحالہ کنند به سمت خودشان. در روایت داریم که رفتند پیش پیامبر گفتند بیا سال را تقسیم کنیم و شش ماه بت های آنها را بپرستیم و شش ماه آن ها خدای ما را بپرستند. به اینها می گویند تغییر دادن در نظام ذکر. و خدا همچنین اجازه ای نداده و حفظ هم می کند. از طریق خود رسولش. این آیه از شاخص ترین آیاتی است که می توان امامت را با آن اثبات کرد. حفظ فقط به دست قدرت خدا بر نمی گردد.

یعنی همانطور که پیامبر ایستادگی کرد تا ذره ای در قرآن و عمل به قرآن خلل ایجاد نشود، بعد از پیامبر هم کسانی هستند که ایستادگی کردند تا در متن دین و اجرای به آن تغییری حاصل نشود. این یعنی حفظ. خدا ساختاری برای حفظ ذکر هم قرار داده است. می بنیم که یکی از دغدغه های پیامبر و ائمه حفظ متن قرآن و فهم درست آن است.

من از این آیه می فهمم هر کس قرآن می خواند باید به اهل بیت هم مراجعه کند و ببیند درباره آن آیه و موضوع چه می گویند. چون آنها حافظان کلام وحی اند. لذا اگر کسی قرآن بدون آنها بخواند منحرف می شود. تا اینجا می شود دسته ی اول آیات سوره مبارکه حجر.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِعَابِ الْأَوَّلِينَ. قبل از تو هم پیامبر ما در گروه های گذشته پیامبر فرستادیم.

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ. هیچ رسولی هم نیامد مگر اینکه او را به مسخره گرفتند.

كَذَٰلِكَ نَسْأَلُكَ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ. این چنین است که در قلب مجرمین پلیدی گسترش پیدا می کند. اول که رسول می آید بی اعتنایی می کنند و آنقدر این رشد می کند که کار به مقابله و جدال هم می کشد. لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ. بهش ایمان نیاوردند و این عادت امتهای گذشته بود.

وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ. و اگر ما بر سر این کافران دری از آسمان بگشاییم تا فرشته ها بیایند؛

لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ. حتی اگر در آسمان را باز کنیم و ملائکه بیایند پایین و اینها ببینند نمی گویند که خدا و رسول راست می گویند می گویند چشم های ما را هم فتح کردند و ما را سحر کردند.

فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ مثل حالت رفت و آمد پیدا کردن است به این دلیل به ملائکه نسبت می دهند. در باز می شود و ملائکه رفت و آمد می کنند و این ها با عالم بالا مرتبط می شوند نه لزوما خودشان معراج پیدا کنند. هر دو معنی اش هم می شود. با این حال اگر کسی مجرم باشد (مجرم یعنی کسی که خطای عمدی انجام می دهد. چیزی را می داند غلط است ولی انجام می دهد.) و آگاهانه خطا انجام دهد، ملکوت هم بهش نشان بدهی، می تواند ایمان نیاورد. لذا انسان در وهله ی اول باید جرم را در درون خودش حل کند. نباید برای انسان چیزی باشد که می داند ولی عمل نمی کند.

سوال: این با ایمان فرق می کند؟ چون آیاتی داریم که ایمان و عمل را از هم جدا می کند.

جواب: پذیرفتن آنچه به آن علم داری واژه ای ایمان است. عمل نتیجه ی بیرونی آن است. در قرآن ایمان بدون عمل نداریم. اگر همچین چیزی باشد اسمش کفر است ایمان نیست. وقتی عمل را در کنار ایمان می آورند می خواهند به جنبه ی عمل تاکید کنند نه اینکه ایمان عمل را ندارد. اگر عمل نباشد اسمش ایمان نیست. پس چطور داریم جاهایی که ایمانشان به دردشان نمی خورد؟ وقتی عذاب را می بینند و سپس ایمان می آوردند، ایمانشان به دردشان نمی خورد.

از اینجا می توان دسته ی جدیدی گرفت.

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ. ما در آسمان برج هایی قرار دادیم که زینت نظرکنندگان است.

وَحَفِظْنَاَهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ. این ها زینت اند اما در عین زینت بودن رجم شیاطین اند.

إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ مُبِينٌ. اینهایی که می خواهند بروند در آسمان استراق سمع کنند، حقایقی از ملکوت را بشنوند، ولی با این شهابها رجم می شوند. ناظر به این شهاب هایی است که در آسمان می بینیم. بعید هم نیست با هم مختلط بشوند. به هر حال جن، که شیاطین خیلی هایشان جنّی اند، یک موجود فیزیکی است واقعا. و این موجود فیزیکی ماده اش با ما فرق می کند. آسمان هم واقعا آسمان است. ظاهرا در آسمان سیر کردن هم در آن بالا اخباری وجود دارد. حالا انسان ها سفینه فرستادند و چیزی نفهمیدند، به خاطر اینکه شاید روش بالا رفتن اینگونه نیست. این را انشاءالله علم در آینده بیشتر کشف خواهد کرد. در هر حال این شهاب هایی که ما در آسمان می بینیم بعید نیست کارشان رجم شیاطین باشد. به هر حال ناگفته ها زیاد است و این را در روایات هم خیلی باز نکرده اند.

سوال: آیا در زمان نزول، شهاب به همین شهابی که امروزه گفته می شود اطلاق می شده؟

جواب: بله. ظاهرا به این شهاب های در حال حرکت شهاب گفته می شده. یک نجم داشتند یک کوكب يك شهاب.

سوال: در خصوص ماهیت این برج ها توضیحی بفرمایید.

جواب: درباره ی این برج ها بیشتر بحث های نجومی مطرح است تا بحث های تفسیری. من ندیدم در تفسیری به لحاظ قرآنی واژه ی برج را باز کرده باشند. برج را هم به مواضع خورشید بعضی ها می گیرند، هم بروج را بعضی از ستاره ها می گیرند. بیشتر بحث های نجومی در این خصوص شده است و من ندیده ام کسی واژه ی برج را در قرآن کار کند و از آن نظام در بیاورد.

در ترجمه ای برج را به معنای برج و بارو گرفته اند که قاعدتا برج های معنوی است. توضیح مادی خیلی راجع بهش داده نمی شود. در هر صورت معلوم می شود آسمان یک نقش دیده بانی و حراست نسبت به زمین دارد. حالا این برج چیست و کدام و جهش مادی و کدام معنوی است، این را باید کار کرد. قرآن از این جور آیاتی که کد هستند خیلی دارد.

وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ. و زمین که امتداد یافته و درش

کوه قرار داده اند و در آن از هر شیء موزونی رویش پیدا کرده. این هم از آن آیات قابل تامل است. که رشد کردن را به موزون بودن نسبت می دهد. موزون از ریشه ی وزن است و آن را نسبت می دهند به ثقل داشتن و

ارزش داشتن. بعضی ها هم توسعه می دهند به در هماهنگی بودن. اما هماهنگی بیشتر واژه‌ی تسویه است. موزون یعنی مطابق یک وزن بودن. یعنی مطابق یک نظامی، وزنی، ارزشمندی یا قاعده ای شکل می گیرد.

وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعِيشَ وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ. سپس در این زمین انواع معایش قرار دادیم، چه برای شما چه موجوداتی که شما برای آنها رازق نیستید. یعنی در عالم انواع زندگی قرار دادیم که خیلی هم در اختیار شما نیست.

وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِلُهُ اِلَّا بِقَدْرِ مَعْلُومٍ. این آیه غر آیات قرآن است. از این آیه در سراسر تفسیر المیزان، مکرر استفاده شده است. خیلی آیه مهمی است. هیچ شیئی نیست مگر این که خزینه ای دارد و این خزینه نزد خداوند است و خدا به قدر معلوم این شی را نازل کرده است. هر شیئی که ما می بینیم در واقع مُلکش را می بینیم و خزینه یا ملکوتی نزد خداوند دارد. هر چه به سمت ملکوت می رویم وحدت پیدا می شود. خزائن همه برمی گردد به توحید هر کدام از آنها قدری بوده اند که این شی شده اند. واقعا جا دارد این آیه را روزهای متمادی بخوانیم و بهش فکر کنیم. چون اگر کسی این را بفهمد بسیاری از مشکلات اخلاقی اش برطرف می شود. مثلا شما در زندگی دنبال یک دوست خوب می گردی. دوست خوب یک شی است. درست است؟ بله. این شی یک خزائن دارد درست است؟ بله. این خزائن نزد خداست. درست است؟ بله. یعنی آنچه تو از این دوست خوب انتظار داری خزینه اش نزد خداست. خدا آن را به اندازه و تقدیر نازل می کند. ممکن است خدا این را در دوست خوب تقدیر کرده باشد ممکن است در تقدیرات دیگر نیز باشد. مثلا می گوید هر کس شب نماز شب بخواند من انیسهش می شوم. مگر آن خزائن رانمی خواهی؟ و قص علی هذا. یکی سلامتی می خواهد یکی آرامش می خواهد، یکی قدرت می خواهد...

هر چیزی که در زندگی به دنبالش می گردید شیئی است که آن شی خزائنی دارد و خزائنش نزد خداست. خدا تعیین می کند این خزائن چگونه نازل بشود. پس به جای این که در آن شی دنبالش بگردیم در مقدرات خدا دنبالش بگردیم. برویم و ببینیم چیزی که ما دنبالش هستیم را خدا چطور تقدیر کرده است. گفته چطور نازل می کند. برویم در شی دنبالش بگردیم. هیچ شیئی همچین چیزی را نمی دهد. مصداق آن روایت می شود که حضرت می فرمایند تعجب می کنم که مردم چیزهایی که می خواهند را در جای دیگر دنبالش می گردند. مثلا علم را در دراست جست و جو می کنند در حالی که علم در طهارت است. دنبال شی نگردیم. خود شی از خودش چیزی ندارد، هر چه دارد خزینه اش نزد خداست. اراده کند مثلا کاری می کند آب سیراب نکند و در تاریخ داشتیم که آب سیراب نمی کرده است. بردا و سلاما. حضرت ابراهیم را در آتش انداختند نه تنها نسوخت بلکه

برد و سلام شد. آتش سرد داریم؟! آدم وقتی فهمید خزائن اشیاء جای دیگری است دنبال کسی می رود که خزائن اشیاء در دست اوست.

مثلا می گویی خدایا علم را در چه چیز تقدیر کرده ای؟ در تقوا. سلامتی را در چه تقدیر کرده ای؟ در اینکه تا گرسنه ات نشده چیزی نخوری و تا سیر نشدی دست از غذا بکشی. روایت پیامبر است. نه اینکه تا می خواهی بخور بعد برو ورزش کن! خیر! خدا سلامتی را در این تقدیر نکرده.

سوال: این تقدیرات از داخل روایات در می آید؟

جواب: اصل تقدیرات از جنس ذکر هستند. و آنها را از طریق وحی می توانیم بفهمیم. و حاصل صرف تجربه نیست.

سوال: اگر یک نفر دنبال خدا بگردد؟

جواب: خدا در این آیه شی نیست. چون خودش را از شی آورده بیرون. گفته شی یک چیز است، خزائنش یک چیز است، عندنا یک چیز دیگر است. فقط یک آیه در قرآن است که خدا در دایره واژه شی خودش را تعریف کرده است. وگرنه در کل در واژه ی شی خدا نیست.

سوال: اکثر اشیاء ساخته ی دست بشر هستند چطور می شود خزائنش نزد خدا باشد؟

جواب: فرقی نمی کند بالاخره این شی یک جوری به وجود آمده است. چون بشر واسطه در ایجاد شی است و مبدء شی نیست. انسان که چیزها را از عدم خلق نکرده است. شیئیت شی را که انسان بهش نمی دهد. ما اشیاء را به هم وصل می کنیم و یک مصنوع درست می کنیم.

سوال: چطور است که برخی دنبال خزائن نمی روند اما به چیزی که می خواهند می رسند؟ باید برگردم آیه ی اول را برایتان بخوانم. آدمها چیزهایی را دوست دارند که اسمش «امل» است به معنی آرزو که بروند و بهش برسند که می رسند. اما آن امل چیزی نیست که واقعا دنبالش هستند. انسان یک ود دارد یک امل. امل آن آرزوهایی است که دوست دارد بهش برسد. دوست دارد شاگرد اول بشود. اما وقتی بحث حوائج ذاتی می آید می گویند بین شاگرد اول شدن و همنشینی با امیرالمومنین یکی را انتخاب کن. وقتی امیرالمومنین را بشناسد و ارزش همنشینی با او را درک کند، حاضر است شاگرد اول نشود اما این اتفاق بیفتد. این فرق امل و ود است. انسانها به امل هایشان در دنیا می رسند.

کافی است کمی عزم داشته باشند. اما از مسیر خودشان به ودهایشان نمی رسند. فقط از مسیر خدا می رسند. به خاطر همین اول سوره می گوید ربما یود الذین کفروا... کافرها شاید الان خیلی هم موفق باشند. ولی ته تهبش دنبال چه می گشتی؟ یک آسایش پر از علم پر از معنویت پر از نور می گشتی که آنی که بهش می رسد آن نیست. با اصل وجودش آن را می خواسته که خدا آن را قرار داده و فطری است. چه بخواهد و چه نخواهد با آن سیراب می شود. با اینها سیراب نمی شود.

آدم می تواند انقدر در باطل برود که صدای فطرتش را خاموش کند. یحسبونهم ان یحسنون صنعا. بله این اتفاق در آخرین درجه اش می افتد.

سوال: وقتی آنچه دنبالش می گردیم را در شیئی می یابیم به این معنی نیست که خدا آن را هم تقدیر کرده؟

جواب: حتما خدا خیلی از مقدراتش در خیلی از اشیاء است. ولی حتما بین آنها تمایزی هست. مثلا سیراب شدن هم در چای هست هم در آب هست. اما مقدرات هر دو یکی نیست. آب خواص دیگری دارد که چای ندارد و چای خواصی دارد که آب ندارد. اگر دقیقا می دانستم چه می خواستم حتما یکی را انتخاب نمی کردم و دیگری را انتخاب می کردم. مشکل اینجاست که ما اجمالی زندگی می کنیم. دقیق و تفصیلی زندگی نمی کنیم. انسان دنبال این است که نیازش را فوراً رفع کند. به خاطر همین اولین چیزی را که می بیند که می تواند نیازش را رفع کند می رود سراغش. چه بسا ضررهایی هم داشته باشد. در حالی که اگر صبر می کرد و جست و جو می کرد شاید راه بهتری پیدا می کرد. مثلا در شراب هم منفعت هست.

سوال: مگر می شود شیئی در عالم بی خاصیت بی خاصیت باشد؟

جواب: نداریم همچین چیزی. درست است که منافع دارد ولی مقدر نشده برای آن کار. چرا ابعاد دیگری را هم دارد. به خاطر همین گفته شد با تجربه نمی توانیم بهش برسیم. زیرا ما نهایتا یک وجه دیگرش را ببینیم. این نهایتا کلام نورانی خدا را می خواهد که همه ی ابعاد یک شی را بررسی می کند.

سوال: تفاوت بین امل و ود دقیقا به چه صورت است؟

جواب: یک مثال بزنم. در دنیای غرب برای رفع نیازهای اساسی انسان راه حل هایی پیشنهاد شده است. مثلا برای روابط انسانها قواعدی وضع شده که نیازهایی را رفع کند. بیاییم ارزیابی کنیم. میزان رضایت از زندگی میزان امنیت چقدر دارد تغییر می کند؟ به طرز واضحی بین دستورالعمل و آنچه وضع شده تفاوت وجود دارد.

خودشان هم واقف اند. مثلا دنبال قراری هستند که خودشان هم واضحا می دانند شاید این قواعد در لحظه آن نیازها را پاسخ بدهد ولی آن قرار را نمی دهد. خب چرا راه دیگری برای آن قرار نمی گردند؟ اگر فقط به دعوت انبیاء خودشان مراجعه می کردند آنها گفته بودند این را. ولی حاضر نیستند این کار را بکنند. کار نظام طاغوت همین است. ودهای انسان را خاموش کند و امل هایش را روشن کند. برای همین هم تا دلتان بخواهد شهوت و غضب را در دنیا رواج می دهند. چون از جنس غضب هستند و زود گُر می گیرند. و از طرف دیگر هم نمی گذارند خاموش شود. تنوع در شهوت و هیجانات. هر جا دیدید در شهوت تنوع ایجاد کردند، بلاشک شیطانی است. خدا برای همین ذکر را نازل کرد و انبیاء آمدند. که امل را خاموش کنند و ود را روشن کنند.

اصلی ترین عامل شناخت ودها خشیت است. که انسان حرف انبیا را بپذیرد. قبول کند که همه چیز آنچه من فکر می کنم نیست. سیدکر من یخشی. بنیادی ترین اتفاق خشیت است. و خشیت یعنی ایکه فکر نکنی خودت ته عالم هستی! حاضر بشوی پیام رسول را گوش بدهی. چون این پیام از جنس ذکر است نفوذ می کند. به خاطر همین برای براندازی باطل لازم نیست در برابر هجمه ی رسانه‌ای باطل، هجمه ایجاد کنیم. این توهم اشتباهی است. فقط کافی است ذکر را منتقل کنیم.

انسان چون هبوط کرده و در معرض عالم ماده قرار گرفته، در طبعش دنبال امل می گردد. به خاطر همین نبوت جزء اصول دین است. به خاطر اینکه اگر کسی نباشد که راه درست را به شما نشان بدهد، امکان طی کردن این مسیر را نداری.

سوال: گفتید ممکن است انسان به جایی برسد که فطرتش خاموش شود. این با این که انسان تا لحظه ی آخر فرصت توبه و برگشت دارد در تعارض است.

جواب: خیر. صدای فطرت خاموش می شود نه خود فطرت.

برای دستیابی به ود و آن اصلی که دنبالش هستیم، نیاز است که همیشه واکاوی کنیم. ما این را نفی نکردیم. اما بحث این است که بالاخره آن پیام درونی اش را به انسان مخابره می کند. انسان می فهمد دنبال چیزهایی می رود اما یک چیزهایی را هیچ وقت با آنها نمی تواند درمان کند. انسان یک گم گشتگی فطری نسبت به حقایق عالم دارد. این ود خاموش نیست. ولی بین هجمه ها گم است. لذا انبیاء می آیند از آن گمشدگی بیاورند بیرون.

وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَزَنِينَ. بادهای باردارکننده را فرستادیم. بعد از آسمان آب فرستادیم. شما سیراب می شوید و خزینه ی آب آسمان دست شما نیست. تقدیراتش را شما رقم نمی زنید. از همینجا می فهمیم ذکر هم همین گونه است. شما نزولش را رقم نمی زنید، اگرچه میزان بهره مندی را رقم می زنید.

وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ. نه تنها اولش دست شما نیست، اولش هم دست شما نیست. بعدش هم همه برمیگردد نزد ما. و ما وارث همه چیز هستیم.

وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَخْرِينَ. ما به قبلی ها و بعدی های شما علم داریم. وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ. خداست که همه ی شما را محشور می کند و حکیم و علیم است. سوال: جایگاه این سیاق آیات را در مقایسه با سیاق قبلی بفرمایید.

جواب: در ادامه بیشتر مشخص می شود اما تا آیه نه، ماجرای ذکر بود. از آیه ده، قوم های گذشته بودند. بعد ماجرای آسمان و زمین و جریان این ها بود. تا آیه بیست و شش که از این آیه موضوع خلقت شروع می شود.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ. ما انسان را از گل خشک شدهای آفریدیم که بدبو بود و برخی هم می گویند لجن بوده. مانند گل مانده.

وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ. جن را آفریده بودیم از آتش.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِكَةِ إِنِّي خَلِقُ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ. خدا دوباره تاکید می کند.

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ. خوب به این آیه دقت کنید. نمی گوید به صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ سجده کنید. می گوید وقتی تسویه و هماهنگ شد و نفخ کردم از روحم در آن پس برای آن سجده کنید. یعنی سجده برای روح نازل شده دارد صورت می گیرد نه برای حَمَإٍ مَسْنُونٍ. دقیقا خطایی که ابلیس مرتکب می شود.

فَسَجَدَ الْمَلَأِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ. إِلَّا إِبْلِيسَ أَبِي أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ. قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ. به ابلیس می گویند چرا سجده نکردی و جزء ساجدین نبودی؟

قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ. من به بشری که از صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ خلق کردی سجده نمی کنم. اینکه از امر خدا تمرد کرده سر جای خودش. آن که اصل خطاست. وقتی ازش می پرسند چی؟ مشککش اینجاست که انسان را با نفخ روح در او نمی بیند. مثل خطایی که در سوره مبارکه یوسف ازش صحبت شد. برادران یوسف، یوسف را برادری مثل خودشان می دیدند. آن ایتاء حکم به یوسف را نمی دیدند. آخرش که رفتند و گفتند یا ایها العزیز مسنا واهلنا الضر گفتند چیزی در تو جاری است غیر از این چیزی که در ما جاری است. آئی که انسان را متمایز کرده صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ است که روح در او نازل شده است. این خطای ابلیس همان خطایی است که در دسته ی قبلی آیات وجود دارد. که شی را می بیند اما خزائنش که نزد خداست را نمی بیند و این همان خطای ابتدای سوره است که ذکر بر پیامبر نازل می شود، اما بشر بودن او را می بینند و ذکر را نمی بینند. در صورتی که آنچه پیامبر را متمایز کرده است وحی نازل شده بر اوست. انا بشر مثلکم یوحی الی. چه اینکه آن چه شی را متمایز می کند، خزائن نازل شده از جانب خداست نه خود شی. چه اینکه آنچه انسان را سجده کردنی می کند روح نازل شد در اوست نه حما مسنون. این خطای دید در سراسر سوره مبارکه حجر دیده می شود. که یک حقیقتی جاری در چیزی است، همه آن چیز را می بینند اما آن حقیقت جاری را نمی بینند. و آن حقیقت جاری در این سوره اسمش «ذکر» است. یا به تعبیر دیگر نزول. ذکر آن قدر ارزشمند است که وقتی نازل می شود فرودگاهش را مقدس می کند. البته در هر جایی هم نازل نمی شود. یکی از مثال های خوبش مسجد است. مسجد صرفا یک مکان است اما هر مکانی را هم نمی توانی مسجد کنی. غصبی نباید باشد و... قواعدی دارد. زمینی که شایستگی مسجد شدن دارد، وقتی صیغه ی مسجد در آن جاری می شود از همه ی زمین های اطرافش متفاوت می شود. هر جوری نمی شود داخلش شد، اگر ذره ای نجاست در آن پیدا شود فوراً باید برطرف شود. قواعدش به خاطر ذکر جاری در آن مکان متفاوت است. و این قداست همواره برای ذکر جاری در آن شی و انسان و بشر و مکان است. ذکر آن قدر علو و قدرت دارد که انکار کردنی نیست.

سوال: روح خدا که در انسان نازل می شود دقیقا چیست؟ چون حرمت دارد خدا به خودش نسبت می دهد؟ در این صورت هر کسی یک خدای کوچک می شود.

جواب: این روح دقیقا روح خداست. آنچه نازل می شود بخشی از خدا نیست که از او جدا شود. مانند نور لامپ که در آینه ها منعکس می شود. و این باعث نمی شود هر آینه ای یک لامپ کوچک بشود. تمایز انسان و حیوانات در مرتبه ی روح است. اگر نه همه روح دارند. در این صورت همه سجده کردنی می شوند؟ خیر! خداوند به مرتبه ی روح نازل شده دستور سجده می دهد. چون انسان تنها موجودی است که این

روح به عظمت و مرتبه ای در او نازل شده است که می تواند مانند خدا تجلی بخش باشد. انسان می تواند تجلی دعای جوشن کبیر باشد. حضرت علامه بحث مفصلی دارند در خصوص این که وقتی می گوید علم الآدم اسماء فقط این نیست که اسامی خدا را به او یاد دادند، یعنی اسم خدا را در او متجلی کردند.

قَالَ فَأَخْرَجُ مِنْهَا فَاِنَّكَ رَجِيمٌ. این عدم سجده کردن، تو را رجیم کرد.

وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ. دوری از رحمت خدا بر تو تثبیت می شود و مهر می خورد.

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ. پس خدا تا روز بعثت به من مهلت بده.

قَالَ فَاِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ. باشد، به تو مهلت داده می شود.

إِلَى يَوْمِ الْوَفْتِ الْمَعْلُومِ. ولی نه تا یوم یبعثون. تا وقت معلوم. که ظاهرا این وقت معلوم زمانی است که مردم به برکت منجی آنقدر رشد می کنند که دست و پای شیطان ها بسته می شود. یعنی آنقدر انسانها رشد می کنند که زمینه ای برای اغواها وجود ندارد.

قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. خدا چون مرا اغوا کردی، من تمام آن ها را اغوا خواهم کرد. این می شود بچه پررو بازی! دیدید بچه ها را؟ می گویی آب نریزد! می ریزد! و می گوید تقصیر تو بود. اگر تو نمی گفتمی من نمی ریختم.

یک وقت کسی فکر نکند ابلیس موجود با معرفتی بوده. رب! خدا من! نه. گیر افتاده در سه کنجی! و وقتی کسی گیر می کند به غلط کردن می افتد! کسی فکر نکند خیلی بامعرفت بود و خدا را خیلی خوب می شناسد. اگر می بینی می گوید خدا من و این صحبت ها به خاطر این است که قدرت خدا بیشتر است و زورش نمی رسد.

سوال: چرا خدا اجازه می دهد؟

جواب: چرا ندهد؟! خدا به شما اجازه نداده خطا کنی؟

سوال: اصلا آیا موجودی مثل فرشته ارادهی خطا دارد؟

جواب: فرشته اراده ندارد. اما آیا ابلیس فرشته بوده؟ نبوده. جن چی؟ جن اراده دارد.

سوال: در آیه چهل و یک خدا می گوید دست تو نیست اغوا کردن. این یعنی خدا اغوا می کند؟

جواب: آیه چهل و دو می گوید. إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ. سلطان به معنای تسلط نیست.

إِنَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ. می گوید من همه را اغوا می کنم. مگر آن گروه از عباد تو که مخلص هستند. این مگر از روی دلسوزی نیست! از روی بدبختی است. نمی تواند اینها را اغوا کند. زیرا عبدی که مخلص باشد بهانه- ای برای گول خوردن ندارد. کسی که در وجودش فقط خداست به هیچ عنوان گول نمی خورد. مثلاً برای شهرت. می گوید من غیر خدا بزرگی نمی شناسم. بگویی ترس. من فقط از خدا می ترسم. بگویی بهشت. من فقط دلم می خواهد خدا نظر کند. کسی که مخلص باشد امکان و قابلیت اغوا ندارد.

قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ. این را خدا می گوید. این صراط مستقیم من است. صراط بیرون وجود ما نیست. صراط همین حقیقت درونی است. پلی است به نام اخلاص. هر جا این اخلاص شد عدم اخلاص، منتظر افتادن باش.

سوال: علی به چه معناست؟

جواب: اینکه بر خداست گویی اینکه خدا این راه را از خودش می داند. هم تضمین است هم برعهده است هم یکی بودن است. صراط(بحثهای پل صراط) در واقع همان مسیر اخلاص است.

سوال: خدا در واقع دارد می گوید این اغوا هم برعهده ی من است؟

جواب: خیر. نه که اغوا کردن برعهده ی من است. اینکه اخلاص مسیر رهایی از اغوای شیطان است، صراط مستقیم خداست. نه که اغوا شدن صراط مستقیم است. امکان اغوا را خدا ایجاد کرده است. بله. خدا ما را در معرض اغوا قرار داده است. بعضی چیزها ادب قرآن است. اقتضاء ضلالت و گمراهی را خدا ایجاد کرده است. اما فاعل کار خلاف که خدا نیست. فلسفه ی وجودی اش آن است اما خدا در قرآن نسبت نمی دهد. قرآن هیچ وقت فاعلیت منفی را به خدا نسبت نمی دهد. اما از نظر فلسفی می شود، چون خدا از نظر فلسفی فاعل همه ی عالم هستی است. اما این جمله قرآنی نیست. این طوری می شود. این که در دل فضای اغوا و گمراهی مسیر اخلاص را قرار داده است این صراط مستقیم است. صراط مستقیم و آن پلی که قرار است از رویش رد شویم همین حقیقت اخلاص است. جای دیگری دنبالش نباشیم. این از غرر مطالب قرآن و سوره ی حجر است. صراط مستقیم یعنی اخلاص. صراط از جنس رویکرد و جهت است. صراط تعیین در صورت عمل ندارد و تعیین در جهت عمل دارد. البته طبیعی است که با جهت الهی هر عملی را نمی توان انجام داد.

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَنٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ. ابلیس! اگر بندهای راه تو را رفت دلیل نمی تواند داشته باشد. یعنی هیچکس با حجت کار خطا نمی کند. هر خطایی از بی حجتی است.

وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ. لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ. آدم ها از درب های مختلف وارد جهنم می شوند. هرکس به یک بهانه ای جهنمی می شود. هفت در را تعبیر کردند به ابواب و راه های شرور که آدمها را به سمت جهنم می برد.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ. ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ءَامِنِينَ. وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ. از نشانه های انسان های باتقوا و اهل بهشت این است که غل ندارند. غل ندارند یعنی اخلاص دارند. غل دل چرکینی نسبت به دیگران است. غل مثل این می ماند که اگر کسی به موفقیت برسد خوشحال نشوم. نه اینکه لزوما ناراحت شود. ناراحت شود که خیلی غلش شدید است. غل عدم خوشحالی برای منافع دیگران است. ریشه اش در عدم اخلاص است. اخلاص این بود که هرکسی هر خوبی بهش می رسید طرف خوشحال می شد.

لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهُ بِمُخْرَجِينَ. نَبِيٌّ عِبَادِي أَنِي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. خبر بده به بندگان من که من غفور هستم. یعنی اگر می خواهد برگردد، هر وقت که خواست می تواند برگردد.

وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ. از آن طرف، اگر ادامه بدهی هی دردناکتر می شود.

وَنَبِّئُهُمْ عَن ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ. برو و داستان ابراهیم را برایشان تعریف کن.

إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ. حضرت ابراهیم نشسته بود و این فرشتگان جلو آمدند و سلام کردند. حضرت ابراهیم هم گفت شما انگار نگران کننده اید!

قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ. نه! نگران نباش. ما آمده ایم به تو وعده ی بچه بدهیم.

قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ. به من وعده ی بچه می دهید درحالی که من پیر شده ام و نمی توانم بچه دار شوم، برای چه چنین بشارتی به من می دهید؟

قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُن مِّنَ الْقَانِطِينَ. ابراهیم! از تو بعید است! چرا ناامید شدی؟ خداست! می تواند بچه بدهد.

قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ. کسی که ناامید شود که گمراه است. سریع خودش را بری می کند. من از روی ناامیدی نگفتم.

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ. حالا برای چه کاری آمده اید؟ ریشه ی این حرف حضرت ابراهیم در این است که حضرت ابراهیم خیلی عبد است. برعکس آدمهایی که در ابتدای سوره برای عبادت خدا دنبال آپشن ویژه می گردند. با این که آتش بر او سرد شده و وقایع اینطوری، انقدر عبد است که انتظار ندارد خدا برای او کار خاصی انجام بدهد.

انقدر عبد است که وقتی که نمی تواند بچه دار بشود و خدا چنین بشارتی به او می دهد، می پرسد برای چه خدا باید این امکان ویژه را به او بدهد؟ من هم یکی مثل بقیه هستم. اخلاص این طرف را ببینید و عدم اخلاص آن طرف را. رفته تمامی بت ها را شکسته حتی انتظار ندارد در پیروی بچه دار بشود.

سوال: حضرت زکریا که چنین دعایی کرد، آیا یعنی اخلاصش کمتر بود؟

جواب: خیر. حضرت زکریا هم اگر دقت کنید نمی گوید بچه. می گوید خفت الموالی من ورائی و قالت امراتی عاقرا هب لی من لدنک ولیا. او ولی را از خدا درخواست کرد. نگفت ابن و غلام می خواهم. ذریه هم که می گوید، درخواستش برای تحقق نظام ولایت است. نه صرف بچه دار شدن. این ها را که کنار هم می گذاریم می فهمیم بچه را برای ولی بودن می خواهد.

سوال: پس در پیروی انتظار داشتن اشکالی نباید داشته باشد؟

جواب: درست است اما برای آپشن و امتیاز ویژه نمی خواهد این را. خیلی این دوتا متفاوت است. او این طور فکر می کند که من که خدایا فرزندی به من بده که این پرچم نباید زمین نماند. و چون می خواهد این پرچم زمین ندارد انتظار دارد خدا کار ویژه ای بکند. چون می گوید خدا برای نگه داشتن پرچمش ممکن است کار ویژه بکند.

الان هم ماجرا سر همین است. انا نبشرك بغلام علیم. بعد می گوید من را بشارت می دهید؟ چرا باید چنین اتفاقی بیفتد؟ دنبال دلیلی برای این بشارت می گردد. ملائکه گمان می کنند ابراهیم ناامید از بچه دار شدن است.

سوال: انتظار معجزه داشتن در مراتب بالا دور از اخلاص است؟

جواب: اگر برای خودش بخواد بله. برای چه برای شما معجزه انجام بدهد؟ اول سوره هم این اشکال در کافران وجود داشت. ما ایمان می اوریم، ملائکه را بفرست. او دنبال یک امتیاز و آپشن ویژه برای خودش می گردد. نگاه اهل بیت در دعا ها هم در همین است. چیزی را برای خودشان نمی خواهند. عاقبت بخیری هم اگر بخوانند در منطق نظام ولایت می خواهند. نگاه اهل بیت به بهشت و جهنم هم از بالاست. اما ما که این ادعیه را می خوانیم با منطق خودمان نگاه می کنیم. امام اگر مراتب بهشت را میپسندد، می گوید خدایا تو که همه ی عشق من هستی و من غیر از تو کسی را ندارم، به اینها وعده دادی، چون تو وعده دادی من اینها را هم دوست دارم. او از بالا به اینها می رسد. ما در عالم منیت خود و به دنبال منیت خودمان این جملات حضرات معصومین را می خوانیم. درحالی که این جملات در دستگاه دیگری گفته شده است. دوئیت از بین رفته. دنبال خودش نیست. نمی خواهد خودش مشمول وعده های خدا بشود. می گوید چون تو وعده دادهای می خواهم این جلوه را هم ببینم. چون می خواهد همه ی جلوات خدا را ببیند.

قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مَّجْرِمِينَ. إِلَّا ءَالَ لُوطٍ إِنَّا لَمَنْجُوهُمْ أَجْمَعِينَ. می خواهند آل لوط را نجات بدهند. و همسرش را. إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا لَهَا مِنَ الْغَیْبِینَ.

پس وقتی می آیند سراغ قوم لوط؛ فَلَمَّا جَاءَ ءَالَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ. قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّنْكَرُونَ. قَالُوا بَلْ جِنَّاتَكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ. وَ أَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ. فَاسْرِبْ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَ اتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَ لَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَ امْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ. به حضرت لوط می گویند شبانه با خانواده ات بروید و پشت سرتان را هم نگاه نکنید.

وَ قَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَٰلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَوٰٓءٍ مَّقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ. که اینها صبح چیزی ازشان باقی نمی ماند.

وَ جَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ. قَالَ إِنَّ هَوٰٓءَ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ. ماجراهای دردناک قوم حضرت لوط را در سوره ی هود کار کردیم. ماجرای حضرت لوط یک روضه ی اباعبدالله است در قرآن! به خاطر اینکه حتی حرمت های انسانی را هم نگه نداشتند. آیه ی اصلی اش در سوره ی هود است. مومن نیستید، لااقل یک مرد، یک آزاده در شما نیست که هر کاری را انجام ندهید؟

وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَخْزُونِ. قَالُوا أَوْ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ. قَالَ هَوٰٓءَ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ. حاضر می شود دختران خودش را در اختیار پست ترین آدم ها قرار بدهد که جلوی منکری را بگیرد.

لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ. به جان تو سوگند اینها کور شده بودند در مستی شان. عمه به کسی می گویند که دچار کوری کامل شده.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ. فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّن سَجِيلٍ. إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّمَن تَوَسَّعَ فِيهَا. این ها همه اش نشانه است برای آنهایی که اسم بین باشند. متوسم از همان ریشه‌ی اسم است. چه از ریشه سمو چه وسم، اشتقاق اکبر است. و معنیش یک دلالتی است و برجسته شدنی است که چیز دیگری را نشان می دهد. متوسم کسانی اند که در عالم اسم بین هستند. یعنی نقاط دلالت خدا را می بینند.

وَإِنَّهَا لِبِسَابِلٍ مُّقِيمٍ. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَلآيَةِ لِّلْمُؤْمِنِينَ. وَإِن كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لَظَالِمِينَ. فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمْ لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ. وَ لَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسِلِينَ. وَءَاتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ. وَ كَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا ءَامِنِينَ. فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ. گروه دیگری بودند که برای خودشان امنیتی دست و پا کرده بودند. و آنها هم همین گونه شدند. فَمَا أُغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. کارهایی که کردند آنها را بی نیاز نکرد.

وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ. اجلی که در اول سوره از آن صحبت شد بالاخره می آید.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ. وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْءَانَ الْعَظِيمَ. ما آن هفت آیه مثانی و قرآن را نازل کردیم. هفت آیه مثانی را می گویند سوره مبارکه حمد است. چون دوبار نازل شده است. سوره حمد به اندازه کل قرآن اهمیت دارد.

لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِّلْمُؤْمِنِينَ. پیامبر غصه نخور به خاطر کاری که آنها می کنند. و خضوعت را نسبت به مومنین داشته باش.

وَ قُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ. بعد هم اعلام کن که من اندازنده ام.

كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ. چه اینکه برای کسانی که آیات خدا را مقتسم کردند هم همین را گفتیم. یکی از دلایلی که اوایل سوره گفتیم حفظ قرآن از تحریف حفظ معنایی و محتوایی را هم دربرمی گیرد این آیات آخر است.

الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ. آنهایی که قرآن را پاره پاره کردند. آیاتی که به دردشان نمی خورد را پاره می کردند و قرآنی را در اختیار بقیه می گذاشتند که آیات دیگر را داشت. این را به طور واضح در اسلام گراهای افراطی مثل داعش می بینیم.

فَوَرَّبِّكَ لَنَسَلْنَهُمْ أَجْمَعِينَ. عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ. یک روزی سوال می شوند از این کار.

فَأَصْدَعُ بِمَا تُؤْمَرُ وَاعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ. با اینها مرزهایت را جدا کن.

إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ. در مقابل همه ی این بی توجهی ها و استهزاءها ما کافی هستیم برای تو.

الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ. این ها همه در ضعف در توحید ریشه دارد. استهزاء رسول ریشه در نقص در توحید دارد.

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ. ما می دانیم پیامبر که چقدر سینهات تنگ می شود به خاطر کارهایی که اینان می کنند.

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ. تو پروردگارت را تسبیح کن و از سجده کنندگان باش.

وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ. یقین به معنای باور به گزاره های ثابت عالم است. لذا واژه ی دارای مراتبی

است. از این که کسی بر اساس آخرت زندگی کند بهش یقین می گویند تا اینکه همه ی حقایق را به عینه ببیند. مسیر از یقین تا یقین هم با عبودیت است. آدم ها انقدر باید عبودیت بکنند تا بتوانند ببینند. بحث کردنی و گفتگو کردنی نیست.

اگر آیات آخر را نگاه کنیم، موضوع جنگ است. آن ها استهزاء و مبارزه می کنند و می گوید پیامبر! سینه ات تنگ نشود، ظاهرا باید آیات مبارزه بیاید، اما می گوید فسبح بحمد ربک. نشان می دهد در منطق خدا سجده کردن و عبودیت مساوی مبارزه با جریان باطل است. نشان می دهد در منطق خدا سجده کردن یک جور نه گفتن به نظام باطل است. از این جا معلوم می شود که جور دیگری سجده باید کرد. باید عبودیتی بکند انسان که نهی محکمی به دشمن باشد.

جلسه ی آینده هم در سوره ی حجر هستیم. حداقل یکی از آیات شاخص را بررسی کنیم و آن را باز کنیم. و مصادیقی که آن کار هست و مصادیقی که آن کار نیست را فهرست کنیم. خودش و مقابلش را بسط بدهیم.